

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

بحث در روایاتی است که از آنها حرمت سقط جنین استفاده می‌شود. گفته شد این روایات به چند طایفه تقسیم می‌شوند که طایفه سوم، روایاتی است که اگر زنی مرتکب معصیتی شده و باید حد بر او جاری شود، چنانچه این زن حامله باشد باید صبر کنند تا این زن زایمانش را انجام بدهد، حتی در بعضی از روایات دارد اگر مرضه‌ای نیست خود این زن به این بچه شیر بدهد و بعد از اینکه این دوران رضاع تمام شد حد را جاری کنند. دو طایفه از این روایات خوانده شد و در ادامه به بیان طایفه سوم خواهیم پرداخت.

طایفه سوم

روایت اول

وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَارِ السَّابَّاطِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ مُحْصَنَةٍ زَنَتْ وَ هِيَ حُبْلَى قَالَ تُقَرُّ حَتَّى تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا وَ تُرْضِعَ وَلَدَهَا ثُمَّ تُرْجَمُ.^[1]

سند این روایت عبارت است از: «محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن علی بن محبوب عن احمد بن الحسن عن عمرو بن سعيد»، احمد بن حسن که همان احمد بن حسن بن علی بن فضال است که فطحی و ثقه است، عمرو بن سعید هم فطحی و ثقه است، مصدق بن صدقه هم فطحی و ثقه است، عمار ساباطی نیز فطحی ثقه است، همه فطحی‌اند ولی موثق هستند.

از امام صادق (ع) می‌پرسد: یک زنی که شوهر دارد و محصنه است زنا کرده و حامله است. حضرت فرمود: باید این زن نگه داشته می‌شود تا این‌که وضع حمل انجام بدهد و فرزندش را شیر بدهد بعداً باید رجم شود. معلوم می‌شود که حفظ جنین واجب است و سقط آن جایز نیست و باید به خاطر این ولدی که در شکم دارد صبر کنند و حد را به تأخیر بیندازند.

روایت دوم

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: أَتَتْ امْرَأَةً أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فَقَالَتْ قَدْ فَجَرْتُ فَأَعْرِضْ بَوَجهِهَا عَنْهَا فَتَحَوَّلْتُ حَتَّى اسْتَقْبَلْتُ وَجْهَهُ فَقَالَتْ إِنِّي قَدْ فَجَرْتُ فَأَعْرِضْ عَنْهَا ثُمَّ اسْتَقْبَلْتُهُ فَقَالَتْ إِنِّي فَجَرْتُ فَأَمَرَ بِهَا فَحُبِسَتْ وَ كَانَتْ حَامِلًا فَتَرِئَصَ بِهَا حَتَّى وَضَعَتْ ثُمَّ أَمَرَ بِهَا بَعْدَ ذَلِكَ فَحَفَرَ لَهَا حَفِيرَةً فِي الرَّحْبَةِ وَ خَاطَ عَلَيْهَا ثَوْبًا جَدِيدًا وَ ادْخَلَهَا الْحَفِيرَةَ إِلَى الْحَقْوِ وَ مَوْضِعِ الثَّدْيَيْنِ وَ أَغْلَقَ بَابَ الرَّحْبَةِ وَ رَمَاهَا بِحَجَرٍ وَ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ اللَّهُمَّ عَلَى تَصْدِيقِ كِتَابِكَ وَ سُنَّةِ نَبِيِّكَ ثُمَّ أَمَرَ قَنْبَرَ فَرَمَاهَا بِحَجَرٍ ثُمَّ دَخَلَ مَنْزِلَهُ ثُمَّ قَالَ يَا قَنْبَرُ انْذُنْ لِأَصْحَابِ مُحَمَّدٍ فَدَخَلُوا فَرَمَوْهَا بِحَجَرٍ حَجَرٍ ثُمَّ قَامُوا لَا يَدْرُونَ أَ يُعِيدُونَ حِجَارَتَهُمْ أَوْ يَرْمُونَ بِحِجَارَةٍ غَيْرِهَا وَ بِهَا رَمَوْ قَالُوا يَا قَنْبَرُ أَخْبِرْهُ أَنَّا قَدْ رَمَيْنَا بِحِجَارَتِنَا وَ بِهَا رَمَوْ كَيْفَ نَصْنَعُ فَقَالَ عُدُّوا فِي حِجَارَتِكُمْ فَعَادُوا حَتَّى قَضَتْ فَقَالُوا لَهُ قَدْ مَاتَتْ فَكَيْفَ نَصْنَعُ بِهَا قَالَ فَادْفَعُوهَا إِلَى أَوْلِيَائِهَا وَ مَرُومُهَا أَنْ

در سند روایت، یونس بن یعقوب آمده که امامی و ثقه است، ابی مریم همان عبدالغفار بن قاسم ابو مریم الانصاری است که او هم امامی و ثقه است. امام باقر(ع) می‌فرماید: یک زنی پیش امیرالمؤمنین (ع) آمده و گفت من زنا مرتکب شدم، حضرت رویشان را از او برگرداندند؛ یعنی می‌خواستند بفرمایند من چیزی نشنیدم! آن زن آمد آن طرف چهره مبارک امیرالمؤمنین(ع) و دوباره گفت من زنا انجام دادم و باز حضرت رویش را برگرداند. دوباره آمد روبروی حضرت ایستاد و گفت: «إني قد فجرت»، بار سوم هم حضرت رو برگرداندند. برای مرحله چهارم روبروی حضرت آمد و اقرار کرد که من مرتکب یک کبیره‌ای شدم و فجوری انجام دادم.

نکته شایان ذکر آن است که در کنار این همه روایاتی که می‌گوید: «حَدُّ يَقَامُ فِي الْأَرْضِ أَزْكَىٰ فِيهَا مِنْ مَطَرِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ إِيَّامَهَا»^[3]، بنای ائمه علیهم السلام این بوده که تا می‌شود موضوع حد اثبات نشود و مکتوم بماند و بین خودش و خدا یک توبه‌ای را کند و بلکه تمام شود، اما این زن چون چهار بار اقرار کرد حضرت دستور دادند که او را حبس کنید در حالی که حامله بود (حضرت نمی‌خواست به مرحله چهارم اقرار برسد. نظیر این روایات دیگر هم داریم که پیش حضرت آمدند، حضرت فرمودند شاید چیز دیگری بوده و تو اشتباه کردی. حضرت می‌خواستند اصل این موضوع حد ثابت نشود).

«فحسبت و كانت حاملاً فتربص بها حتى وضعت»؛ به او مهلت داده شد تا وضع حمل کرد، سپس گودالی را حفر کردند و او را در آن قرار دادند و امر به رجم کرد تا این‌که این زن از بین رفت، و آن سنگ اول را هم خود حضرت زد و فرمود: «بسم الله اللهم على تصديق كتابك و سنة نبيك»؛ یعنی این سنگی که زده می‌شود نباید برای تنفر از این زن به خاطر گناهی که کرده زده شود، بلکه باید به عنوان اجرای دستور خدا باشد.

بعد هم که این زن مُرد حضرت فرمود: او را تحویل اولیاءش بدهید «و مروهم أن يصنعوا بها كما يصنعون بموتاهم»؛ به آنها بگوئید همان طوری که با سایر امواتان برخورد می‌کنید (که کفن می‌کنید، تجهیز می‌کنید و نماز می‌خوانید و دفن می‌کنید)، همان کارها را باید برایش انجام بدهید.

در این روایت چون این زن حامله بود حضرت فرمود صبر کنند و به او مهلت داده شود تا وضع حمل کند، معنایش این است که سقط جنین و از بین بردن جنین جایز نیست.

روایت سوم

مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُفِيدُ فِي الْإِرْشَادِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) أَنَّهُ قَالَ لِعُمَرَ وَ قَدْ أَتَى بِحَامِلٍ قَدْ زَنَتْ فَأَمَرَ بِرَجْمِهَا فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ (ع) هَبْ لَكَ سَبِيلٌ عَلَيْهَا أَيُّ سَبِيلٍ لَكَ عَلَى مَا فِي بَطْنِهَا وَ اللَّهُ يَقُولُ وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ فَقَالَ عُمَرُ لَا عِشْتُ لِمَعْصِيَةٍ لَا يَكُونُ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ ثُمَّ قَالَ فَمَا أَصْنَعُ بِهَا يَا أَبَا الْحَسَنِ قَالَ احْتَطِّ عَلَيْهَا حَتَّى تَلِدَ فَإِذَا وَلَدَتْ وَ وَجَدَتْ لَوْلَدِهَا مَنْ يَكْفُلُهُ فَأَقِمِ الْحَدَّ عَلَيْهَا.^[4]

این روایت از جهت سندی مرسله است. شیخ مفید در ارشاد از امیرالمؤمنین(ع) نقل می‌کند که یک زنی را پیش عمر آورده بودند که زنا کرده بود و حامله بود، عمر بلافاصله امر کرد که او را رجم کنند. حضرت فرمود: تو بر زن سبیل و سلطه داری ولی چه حقی نسبت به بچه داخل شکم این زن داری؟ «والله يقول و لا تزر وازرة وزر اخرى»، اگر این زن زنا کرده باید رجم بشود چرا بچه‌اش باید از بین برود. عمر گفت: معضل و مشکلی برای من در زندگی‌ام پیش نیاید که ابوالحسن نباشد!

به حضرت عرض کرد: چکار کنم؟ فرمود: «احطت علیها حتی تلد»، در اینجا «احطت» نباید احتیاط اصطلاح فقهی ما باشد؛

یعنی حفظ کن و این زن را نگه دار تا اینکه وضع حمل کند و بعداً که کسی پیدا شد تا بچه‌اش را کفالت کند، حد بر او جاری کن.

جمع‌بندی طائفه سوم

در این طایفه از روایات، چون زن می‌گوید: من حامله‌ام معلوم می‌شود که ماه‌های چهارم و پنجم به بعد است، مخصوصاً در زمان قدیم اینطور نبوده که همان ماه اول زن بفهمد حامله است، با این‌که یک ماه خون نمی‌دید احتمال می‌داد خون باشد. اولاً این روایات در جایی است که یقیناً حمل باشد و ما قبلاً یک روایتی را خواندیم و گفتیم آن روایت دلالت دارد که حتی اگر احتمال حمل هم داده شود باز سقط جنین جایز نیست، اما این روایات اولاً در فرضی است که حمل باشد و ثانیاً ظهور در این دارد که بعد ولوج الروح است؛ یعنی بعد از اینکه این زن را هر کسی ببیند می‌گوید این حامله است؛ یعنی ظاهر زن چنین چیزی است که از آن حملاً بودن استفاده می‌شود.

لذا از این طایفه نمی‌توانیم استفاده کنیم که حرمت سقط جنین از همان لحظه استقرار نطفه است، بلکه از این روایات استفاده می‌شود که حفظ الجنین بعد ولوج الروح واجب است اما برای قبلش دلیلی ندارد ولی از روایات قبلش استفاده می‌کنیم. اگر از این روایات استفاده کنید که واقع الحمل، ما می‌خواهیم بگوئیم ظهور در همین ندارد. در روایت آمده: «عن محصنة زنت و هي حُبلى»، نه اینکه بگوئیم واقع الحمل در آن وجود دارد، یا «أتى بحامل»، زن‌ها که به شکم این نگاه می‌کنند می‌فهمند حامله است.

در موارد دیگر می‌گوئیم عناوین ظهور در واقع دارد، وقتی می‌گوئیم «اکرم العالم» یعنی واقعاً عالم باشد، نه واقع به معنای دیگر، بلکه علم داشته باشد. هم ظهور در واقع دارد و هم ظهور در فعلیت دارد، اینها درست است ولی می‌گوئیم در این روایات قرائن موجود آن حمل مشهور را می‌گوید؛ یعنی اصلاً ادعای ما این است که واقع الحمل ملاک نیست، اگر واقع الحمل ملاک باشد فرقی بین قبل ولوج الروح و بعد ولوج الروح نمی‌کند، ادعای ما این است که قرینه موجود است بر اینکه حمل مشهود در این روایات هست، این آثار ظاهری حمل بر آن هست، قبل ولوج الروح آثار ظاهری حمل ندارد.

بنابراین اگر از روایات واقع الحمل را استظهار کردید، فرق نمی‌کند قبل ولوج الروح یا بعد ولوج الروح، اما اگر از این روایات حمل مشهود را استفاده کردید ادعای ما ثابت می‌شود.

طائفه چهارم

آخرین طایفه روایات، روایاتی است که برای نطفه، علقه، مضغه، عظم و جنین دیه معین کرده است. این روایات که ده روایت می‌باشد در جلد 29 و سائل صفحه 229 باب 21 از ابواب دیات النفس آمده است: «باب دية النطفة و العلقة و المضغة و العظم و الجنين». روایت اول

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ أَوْ غَيْرِهِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: دِيَةُ الْجَنِينِ خَمْسَةُ أَجْزَاءٍ خُمُسٌ لِلنُّطْفَةِ عَشْرُونَ دِينَاراً وَ لِلْعَلَقَةِ خُمْسَانُ أَرْبَعُونَ دِينَاراً وَ لِلْمُضْغَةِ ثَلَاثَةُ أَخْمَاسٍ سِتُّونَ دِينَاراً وَ لِلْعَظْمِ أَرْبَعَةُ أَخْمَاسٍ ثَمَانُونَ دِينَاراً وَ إِذَا تَمَّ الْجَنِينُ كَانَتْ لَهُ مِائَةُ دِينَارٍ فَإِذَا أُنْشِئَ فِيهِ الرُّوحُ فَدِيَتُهُ أَلْفُ دِينَارٍ أَوْ عَشْرَةُ أَلْفٍ دَرَاهِمٍ إِنْ كَانَ ذَكَراً وَ إِنْ كَانَ أُنْثَى فَخَمْسُمِائَةِ دِينَارٍ وَ إِنْ قُتِلَتِ الْمَرْأَةُ وَ هِيَ حُبْلَى فَلَمْ يُدْرَأْ ذَكَراً كَانَ وَلَدُهَا أُمٌّ أُنْثَى فَدِيَةُ الْوَلَدِ نِصْفُ دِيَةِ الذَّكَرِ وَ نِصْفُ دِيَةِ الْأُنْثَى وَ دِيَتُهَا كَامِلَةٌ. [5]

در سند روایت عبدالله بن مسکان از اصحاب اجماع و امامی ثقه است از امام صادق(ع) نقل می‌کند که حضرت فرمود: «دیه الجنین خمسة اجزاء خمسٌ للنطفة»؛ یعنی صد دینار را تقسیم می‌کنند به پنج قسمت، عشرون دینارا برای نطفه، 40 دینار برای علقه، 60 دینار برای مضغه، وقتی استخوان شد 80 دینار، «و اذا تمّ الجنین کانت له مائة دینار، فإذا انشئ فيه الروح فدیته ألف دینار»؛ اگر جنین شد قبل از ولوج روح، صد دینار و وقتی روح در او دمیده شد، اگر پسر است هزار دینار یا ده هزار درهم و اگر دختر است پانصد دینار.

برای نطفه، علقه، مضغه، عظم و جنین چند روایت است، جنین هم جنین کامل است، و الا گفتیم از اول به آن جنین می‌گویند. از این روایات هم اگر دقت کنید در برخی از روایات دارد: «فإذا تمّ الجنین»؛ یعنی از اول جنین است کسی نگوید جنین زمانی است که روح در او دمیده می‌شود، و لذا می‌گوید: «دیه الجنین خمسة اجزاء»؛ یک پنجمش برای نطفه است، دو پنجم برای علقه است، سه پنجم برای مضغه است، چهار پنجم برای عظام است و کاملش هم که صد دینار است برای این است که کامل شده باشد. شاهد این است که وقتی می‌گوئیم این دیه دارد، یعنی سقطش حرام است؛ یعنی وجود دیه یا كفارة عرفاً یا شرعاً ملازمه دارد با حرمت.

در گذشته اشاره شد كفارات عقوبتی داریم، اما این حرمت هم در آن وجود ندارد مثل كفارة لبس مخیط اگر کسی در حال اضطرار و چاره‌ای ندارد که باید لبس مخیط کند در حال احرام می‌گویند اینجا لبس مخیط کند حرام هم نیست اما كفارة دارد و باید كفارة را بپردازد، اینجا به عنوان استثناست.

بررسی دلالت روایت

در اینجا باید یک ملازمه عرفیه یا شرعیه درست کرد به این بیان که بین عقوبت و مذموم یا مرجوح بودن ملازمه عرفیه وجود دارد؛ یعنی اگر کسی کاری انجام داد و گفتند برای اینکه این کار را انجام دادی باید یک دیه‌ای بدهی، یک عقوبت و كفارة‌ای بدهی، معلوم می‌شود که کار مرجوحی انجام داده، کاری که حرام نیست معنا ندارد که انسان برایش دیه بدهد. بله، در مثل قتل خطا، خود قتل مرجوحیت ذاتی دارد ولو در قتل خطا حرامی مرتکب نشده، نمی‌توانیم بگوئیم کار حرامی مرتکب شده، كفارة هم باید در آنجا بپردازد اما باز آن هم مثل همان كفارة در حال احرام است،

بنابراین یک موارد استثنا هم دارد، اما قاعده اولیه ملازمه است؛ یعنی شارع می‌خواهد بگوید این کار را نکن، اگر این کار را کردی باید عقوبت شوی، عقوبتش هم این است. یک وقتی هست که عقوبت فقط برای رفع یک اثر وضعی، است اما اگر کسی کار حرامی انجام داد و عقوبت متفرع بر این است که این کار حرامی انجام داده که ما این را باید اثبات کنیم و الا یک مواردی اگر عقوبتی یا كفارة‌ای برای عنوان وضعی مترتب شده باشد؛ یعنی بگوئیم اگر این کار را کردی این اثر وضعی را دیگر ندارد.

به عنوان مثال، در باب جُنُب اگر جنب وضو بگیرد و طهارت پیدا کند، طهارت آن اثر وضعی اکل در حال جنابت را از بین می‌برد، این عیبی ندارد و اثر وضعی‌اش را از بین می‌برد، می‌گوئیم برای اکل باید وضو بگیری، نمی‌خواهیم بگوئیم عقوبت است ولی یک عملی است که فقط تأثیر در یک عنوان وضعی دارد، عنوان وضعی که اکل در حال جنابت آثار وضعی را دارد، البته بعضی‌ها منکرند و می‌گویند این وضو فقط کراهت را از بین می‌برد و آثار وضعیه را از بین نمی‌برد، ولی اینطور نیست، از روایاتش هم استفاده می‌شود که آثار وضعی‌اش را هم از بین می‌برد، هم کراهت و هم اثر وضعی.

لکن در اینجا بحث اثر وضعی نیست که بگوئیم کسی که نطفه را از بین ببرد اثر وضعی‌اش این است که رزقش کم می‌شود و برای اینکه آن رزقش کم نشود 20 دینار بدهد، اینجا نیست! ما هستیم و یک حکم تکلیفی و آن حکم تکلیف هم غیر از حرمت چیز دیگری نیست و چون از بین بردنش حرام است، منتهی چون به اختلاف مراتب مختلف است نطفه است یک مرحله‌ای از نفس

است ولو اینکه ما گفتیم صدق نفس برایش نمی‌کند، علقه یک مرحله دیگری بالاتر است، چون به اختلاف مرتبه است مراتبش مختلف است.

لذا در اینجا کشف از این می‌کند که اولاً، بالملازمة العرفية حرام است و ثانياً، این دیه را هر کسی که عامل بوده باید به دیگری بدهد، یک مالی و یک امر منفعت‌داری از بین رفته، یعنی دیه در ازای این است که یک منفعتی را از دست داد و یا از بین برد، یک اتلافی است، در حقیقت کسی که این نطفه را از بین می‌برد اتلاف می‌کند، درست است ما در معاملات می‌گوئیم «من اتلف مال الغير»، آنجا بحث می‌کنند که اگر کسی حق دیگری را از بین برد اینجا ضامن است یا نه؟ مال نباشد، ولی مسلماً چیزی که ارزش دارد، این نطفه، مخصوصاً در زمان ما خرید و فروش می‌شود، الآن مرد منی خودش را می‌دهد تلقیح می‌کنند با تخمک زد (و کاری به حلال و حرامش ندارم که اختلافی است، در چه مواردی حرام و چه مواردی حلال است؟)، این نطفه را می‌فروشد به بانک اسپرم و او هم می‌خرد، یا خودش به آنجا هدیه می‌کند اما بالاخره چیزی است که در زمان ما مالیت پیدا کرده، شاید آن زمان قدیم هم که در روایات آمده باید دیه داده شود این است که این یک منفعتی است و مالیت و ارزشی دارد.

لذا دیه نمی‌آید رفع حکم تکلیفی کند، بگوئیم تو یک حرامی کردی و این دیه آن حرام را جبران کند، نه، آن جبران بشو نیست، این دیه، هم کاشف از حکم تکلیفی است و هم در قبال مالیت و ارزش مالی این نطفه است. البته باز هم ارزش مالی را نبریم در حرفی که امروزه می‌زنند که ارزش انسان مگر به این دیه‌ای است که انسان دارد؟ این عقوبتی است که شارع قرار داده، وگرنه چه کسی می‌گوید که ارزش انسان 600 میلیون است، این را شارع یک عقوبت مالی قرار داده و عقوبت مالی‌اش این مقدار است.

جمع‌بندی

بنابراین اولاً، کسی نگوید این دیه فقط کاشف از یک امر وضعی است و ربطی به حکم تکلیفی ندارد، بالملازمة العرفية و با تتبع در جعل دیات و کفارات، از جاهایی است که به مذاق شرع برای این ملازمه تمسک کنید، هم ملازمه عرفیه داریم و هم مذاق شرع و ملازمه شرعیه است بین دیه و حکم تکلیفی و همین ادعای ما را ثابت می‌کند.

ثانياً، اگر کسی بگوید شاید شارع می‌گوید من می‌گویم این کار حرام است ولی اگر شما این دیه را دادید تمام می‌شود! در پاسخ باید گفت: در خود قتل عمدی اگر کسی قتل عمدی انجام داد، ولی دم گفت حاضریم دیه را بگیریم و قصاص نکنیم، دیه را هم گرفت، آیا آن حکم تکلیفی که یک کار حرامی انجام داده با دیه دادن از بین می‌رود؟ خیر، باید توبه کند و اگر توبه‌اش مورد قبول واقع شود از بین می‌رود و الا اگر صد تا دیه هم بدهد حکم تکلیفی از بین نمی‌رود.^[6]

بنابراین اولاً، دیه کشف از حکم تکلیفی می‌کند و حکم تکلیفی را از بین نمی‌برد، اگر شما دیه را دادید و اگر مرد به زنش دستور داد یا به زنش لگد زن که سقط جنین کرد حرمت تکلیفیه مسلم موجود است ولو دیه‌اش را بدهد. می‌گوئیم این دیه در مقابل ارزش مالی این نطفه است، نه در مقابل این عملی که آنجا داده و لذا مختلف می‌شود. یک لگد زده، می‌گوئیم اگر نطفه است 20 دینار، اگر علقه است 40 دینار، وقتی مختلف می‌شود این اختلاف مراتب کشف از این می‌کند که ما کاری به نوع جنایت نداریم، بلکه کاری به ماهیت و ارزش این دارد.

پس معلوم می‌شود این دیه مربوط به مقدار مالیت و ارزش مالی این نطفه است، اما آن حکم تکلیفی که دنبالش هستیم سر جای خودش باقی است. الآن در ذهن عوام مردم این است که وقتی دیه دادیم تمام می‌شود و حرمت از بین می‌رود، در حالی که حرمت سر جای خودش باقی است.

- [1] . التهذيب 10 - 49 - 182 ؛ الفقيه 4 - 39 - 5035 ؛ وسائل الشيعة؛ ج28، ص: 106، ح 34330 - 4.
- [2] . الفقيه 4 - 30 - 5016 ؛ وسائل الشيعة؛ ج28، ص: 107، ح 34331 - 5.
- [3] . «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) حَدَّثَ يُقَامُ فِي الْأَرْضِ - أَزْكَى فِيهَا مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَأَيَّامَهَا.» الكافي 7 - 174 - 1، و التهذيب 10 - 146 - 577؛ وسائل الشيعة؛ ج28، ص: 12، ح 34093 - 2.
- [4] . الارشاد - 109 ؛ وسائل الشيعة؛ ج28، ص: 108، ح 34333 - 7.
- [5] . الكافي 7 - 343 - 2؛ التهذيب 10 - 281 - 1099 ؛ وسائل الشيعة؛ ج29، ص: 229، ح 35519 - 1.
- [6] . نکته: یک وقتی ما در مدینه می‌خواستیم محرم شویم به یکی از بزرگان قم عرض می‌کردیم که باید با ماشین سر بسته آن هم شب برویم که در شب عده زیادی از آقایان مراجع معاصر می‌گفتند استظلال در شب مانعی ندارد، ایشان می‌گفت: نظر من این است که فرقی بین شب و روز ندارد و استظلال جایز نیست و من حتماً باید با ماشین مکشوف بروم، عجیب هم این بود که با ماشین مکشوف می‌آمد با یکی دو نفر دیگر عقب این ماشین‌ها بودند در آن باد داغ بین مدینه و مکه، وقتی هم به مکه می‌رسید تمام صورتش ورم کرده بود. ما به ایشان در مدینه می‌گفتیم حال با ماشین سر بسته شب بیائید و یک گوسفند کفاره بدهید، آن زمان در ذهنمان همین بود که با دادن کفاره آن حرمت برطرف می‌شود، ایشان گفت مگر با کفاره حرمت برطرف می‌شود؟ من می‌خواهم محرم شوم لبیک بگویم، من چطور در حال معصیت خدا لبیک بگویم؟ این معصیت است، آن کفاره سر جای خودش هست، با دادن کفاره این حرمت از بین نمی‌رود، تا همان جا هم بحث واقع شد که ممکن است در این مورد بگوئیم که کفاره حرمت را از بین می‌برد، می‌گفتند نه.